

مرجع صالح برای تفسیر رأی داور

عباس میرشکاری*

استادیار گروه حقوق خصوصی و اسلامی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران

محمد کاظم مهتاب پور

دانش آموخته دکتری حقوق خصوصی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۹/۲۵ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۷/۱۲/۱۱)

چکیده

گاهی رأی داور به دلیل ابهام یا اجمالی که دارد، قابل اجرا نبوده و نیازمند تفسیر برای رفع ابهام یا اجمال است. با وجود اهمیت موضوع، قانون آیین دادرسی مدنی، در خصوص مرجع صالح برای تفسیر رأی داور ساکت بوده و نویسندگان حقوقی که به نحو تفصیلی به تبیین مرجع داور و احکام آن پرداخته‌اند، به صراحت موضوع مرجع صالح برای تفسیر رأی داور ر بررسی نکرده‌اند. شباهت وظایف داور با دادرس، اقتضای این را دارد که داور بتواند رأی خویش را تفسیر کند. به علاوه، منطق تفسیر و اصل استقلال داور ایجاب می‌کند که رأی صادره توسط مرجع صادرکننده آن یعنی داور تفسیر شود. با وجود این، دلایلی چون استثنایی بودن صلاحیت داور و عدم امکان قیاس آن با صلاحیت دادرس، تبعات سوء ناشی از تفسیر رأی توسط داور و نیز، اعمال قاعده فراغ داور پس از صدور رأی، برقراری صلاحیت تفسیر رأی توسط داور را نفی می‌کند. در این نوشتار تلاش شده است ضمن تبیین دو دیدگاه مختلف درباره صلاحیت یا عدم صلاحیت داور برای تفسیر رأی داور، ادله هر یک بررسی شود. در نهایت نیز، صلاحیت داور در خصوص تفسیر رأی خویش در مهلت زمانی محدود پس از صدور رأی به رسمیت شناخته شده است، پس از صدور رأی نیز، دادگاه صلاحیت تفسیر را خواهد داشت، با این حال، دادگاه نباید در تفسیر رأی از نظر داور، غافل شود و بدون استماع نظر وی در خصوص تفسیر رأی اقدام کند.

واژگان کلیدی

تفسیر، داور، رأی، مرجع صالح.

۱. مقدمه

براساس ماده ۴۵۴ قانون آیین دادرسی مدنی، اشخاص این اختیار را دارند که «...منازعه و اختلاف خود را...به داوری یک یا چند نفر ارجاع دهند». داور پس از رسیدگی، اقدام به صدور رأی می‌کند. رأی داور مانند هر متن دیگری ممکن است ابهام یا اجمال داشته باشد. به این صورت که گاه در خصوص معنای یک واژه یا عبارت اختلافی میان طرفین پدید آمده و گاه به‌رغم روشن بودن معنای عبارات استفاده‌شده در رأی، در ورود یا عدم ورود مصداقی در قلمرو داوری، تضارب آرا پدید آید. در این موارد مسئله تفسیر رأی مطرح می‌شود. در اینجا طرفین به دنبال آن‌اند که مقصود داور را از رأی صادره و کلمات به‌کاربرده‌شده در آن دریابند. حال، پرسش این است که در چنین مواردی، چه مرجعی می‌تواند مفهوم رأی صادره را روشن کرده و از آن ابهام‌زدایی کند؟ داور صادرکننده رأی یا دادرسان دادگستری به‌عنوان مرجع عام رسیدگی به دعاوی؟

از یک سو، داور به‌عنوان مرجع صادرکننده رأی، بهتر از هر کس دیگری از آنچه نوشته، باخبر است، پس بهتر می‌تواند از آن رفع ابهام یا اجمال کند. از دیگر سو، اختیارات داور، استثنایی بر صلاحیت عام دادگستری است، پس نباید از آنچه به آن یقین داریم، فراتر برویم. علاوه بر محدود بودن اختیار داور، دادگستری، مرجع عام تظلمات است و در صورت وجود هر گونه تردید در خصوص صلاحیت، می‌توان به آن رجوع کرد. بنابراین شاید بتوان گفت در صورتی که پس از صدور رأی توسط داور، نیاز به تفسیر آن وجود داشته باشد، لازم است به مرجع عام رسیدگی (دادگستری) مراجعه شود.

اگرچه پذیرش هر یک از رویکردهای مذکور می‌تواند آثار حقوقی متفاوتی در پی داشته باشد و حقوق اصحاب دعوا را تحت تأثیر قرار دهد، تاکنون این بحث به‌نحو مستقل مورد توجه حقوقدانان قرار نگرفته و رویکردهای مذکور و آثار آن به‌نحو مجزا بررسی نشده است. در این نوشتار، ابتدا دیدگاهی که به صلاحیت داور برای تفسیر رأی داوری اعتقاد دارد، بررسی و ادله این دیدگاه بیان می‌شود، سپس دیدگاه مخالف مبنی بر عدم صلاحیت برای تفسیر رأی به‌همراه ادله موجود بررسی می‌شود و در نهایت تلاش خواهد شد، نقش داور در تفسیر رأی صادره تبیین و راهکاری برای جمع دو دیدگاه یادشده ارائه شود.

۲. دیدگاه نخست: پذیرش صلاحیت داور برای تفسیر رأی داور

براساس این دیدگاه، در صورت وجود ابهام و اجمال در رأی صادره، داور مرجع صالح برای تفسیر آن خواهد بود. در توجیه ساده این دیدگاه، می‌توان گفت داور به دلیل اینکه خود مرجع صادرکننده رأی است، از هر مرجع و شخص دیگری، از مفاد رأی، آگاه‌تر است، پس بی‌گمان تفسیری که توسط وی انجام می‌گیرد، به حقیقت رأی نزدیک‌تر خواهد بود. به علاوه، زمانی که طرفین، صلاحیت داور برای رسیدگی به اختلاف را به رسمیت می‌شناسند، در واقع رأیی را که داور با رعایت قوانین و مقررات مربوط به صورت موجه و مدلل صادر می‌کند، بر خویش لازم‌الاجرا می‌کنند و بر آن‌اند تا اراده داور را در کشف حقیقت جایگزین اراده خویش کنند. بر همین اساس، زدودن ابهام از رأی و تفسیر آن توسط شخص داور به خواست و اراده طرفین نزدیک‌تر خواهد بود. به بیان دیگر، این داور است که پس از بررسی ماهوی پرونده، به صدور رأی مبهم یا مجمل مبادرت کرده است و بدیهی است که رفع ابهام یا اجمال از رأی در صورتی منطبق با واقع است که توسط شخص داور صورت پذیرد.

افزون بر این، داور موظف است رأیی صادر کند که از قابلیت اجرا برخوردار باشد (Moses, 1: 2014). زمانی می‌توان گفت که داور به وظیفه خویش عمل کرده و رأی لازم‌الاجرا صادر کرده است که رأی مبهم نباشد یا اگر باشد با تفسیر از آن رفع ابهام شود. به همین دلیل، امکان تفسیر رأی توسط داور، امکانی است که به داور اجازه می‌دهد تا وظیفه‌ای را که بر دوش گرفته است، به بهترین شکل ممکن انجام دهد (میرشکاری و سلیمی، ۱۳۹۷: ۷۴۴). بنابراین از فحوای الزام داور به صدور رأیی کامل و دارای قدرت اجرایی برمی‌آید که در صورت ابهام، داور وظیفه خود را تمام و کمال انجام نداده است. در نتیجه باید به او فرصت داد تا با تفسیر آن، وظیفه خود را به اتمام برساند (Kaiyan, 2007:103).

بدین ترتیب و براساس این دیدگاه، چنانچه پس از صدور رأی اختلافی ناشی از ابهام یا اجمال آن حادث شود، رسیدگی به موضوع و رفع ابهام یا اجمال در چارچوب تفسیر رأی صادره در صلاحیت داور خواهد بود. البته باید به یاد داشت که تفسیر متضمن بررسی مجدد رأی یا اقامه دلیل جدید نیست (خدابخشی، ۱۳۹۷: ۳۵۵). به همین سبب، داور به بهانه تفسیر رأی نمی‌تواند تغییر ماهوی در آن پدید آورد یا مجدداً به ارزیابی دلایل بپردازد و رأیی به‌طور کلی یا جزئی مخالف یا مغایر رأی نخستین صادر کند. به همین دلیل تفسیر رأی مغایرتی با قاعده فراغ مرجع صادرکننده رأی ندارد. بنابراین، داور حتی پس از اتمام داوری می‌تواند مبادرت به تفسیر رأی و زدودن ابهام از آن کند (Baptista, 2010:11) به همین سبب، صلاحیت مرجع داوری برای تفسیر رأی صادره در بسیاری از نظام‌های حقوق نوشته مانند فرانسه، برزیل، آلمان، سوئد و مکزیک و نیز برخی نظام‌های کامن‌لا مانند انگلستان، کانادا، آمریکا و مالزی به

رسمیت شناخته شده است (بختیاروند و احمدی، ۱۳۹۷: ۲۸۴). برای نمونه، رویه قضایی فرانسه قبل از سال ۱۹۸۱ روش تعیین مهلت برای اصلاح، تفسیر و تکمیل رأی داوری را پذیرفته بود، ولی قانون‌گذار در سال ۱۹۸۱ این رویه را کنار گذاشت و متابعت از آن را لازم ندانست (خزاعی، ۱۳۸۶: ۱۱۶). براساس ماده ۲ تصویب‌نامه شماره ۲۰۱۱-۴۸ مصوب ۲۰۱۱، ماده ۱۴۸۵ قانون آیین دادرسی فرانسه اصلاح شده و مقرر داشته است: «رأی داوری موجب فراغ مرجع داوری نسبت به اختلافی می‌شود که حل و فصل می‌کند. با وجود این، به درخواست یک طرف، مرجع داوری می‌تواند رأی را تفسیر کرده، اشتباهات و از قلم افتادگی‌های مادی را که در آن مؤثر هستند تصحیح نموده یا هنگامی که در تصمیم‌گیری نسبت به یکی از عناوین خواسته کوتاهی کرده، رأی را تکمیل نماید...» (محسنی، ۱۳۹۴: ۳۲۹).

همچنین بخش ۵۷ قانون ۱۹۹۶ انگلستان در فرضی که طرفین در خصوص اختیار داور مبنی بر تصحیح رأی یا صدور رأی اضافی توافق نکرده باشند، مقرر می‌دارد که داور می‌تواند رأی یا به درخواست یکی از طرفین به رفع هر نوع ابهام از رأی اقدام کند (خدابخشی، ۱۳۹۷: ۳۶۳). در عمل نیز نمونه‌های زیادی قابل مشاهده است که در آنها داوران، خود اقدام به تفسیر رأی صادرشده توسط خود کرده‌اند. برای نمونه در بررسی اجمالی در خصوص آرای صادرشده در سال ۲۰۰۹ توسط داوری اتاق بازرگانی بین‌المللی^۱ مشخص می‌شود که از میان ۴۱۵ رأی صادرشده توسط این مرجع، تعداد ۲۸ رأی متعاقباً توسط همین مرجع به صورت جزئی یا کلی تفسیر شده‌اند (Greenberg, 2010: 409).

به هر روی، در مبحث پیش رو، تلاش می‌شود ادله قابل ارائه برای پذیرش صلاحیت داور به منظور تفسیر رأی ارائه شود.

۱. ۲. قیاس با صلاحیت دادگاه

در نظام حقوقی ایران، در صورت وجود ابهام و اجمال در رأی، دادگاه صادرکننده آن به‌عنوان مرجع صالح برای تفسیر رأی پذیرفته شده است. چنانکه به موجب ماده ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی مصوب ۱۳۵۶/۸/۱: «اختلافات راجع به مفاد حکم، همچنین اختلافات مربوط به اجرای احکام که از اجمال یا ابهام حکم یا محکوم‌به حادث شود در دادگاهی که حکم را صادر کرده رسیدگی می‌شود». بر این اساس، در صورتی که در مرحله اجرا رأی صادره با ابهام یا اجمال در خصوص حکم یا محکوم‌به مواجه شود، دادگاه صادرکننده رأی در خصوص تفسیر رأی صادره صالح خواهد بود. دلیل صلاحیت دادرس روشن است: او رأی را صادر کرده است، به همین دلیل، بیش و پیش از هر مرجع دیگری، از مفاد آن آگاه است، پس تفسیر او

بهرتر می‌تواند حقیقت ماجرا را کشف کند. بر همین اساس و با قیاس داور با دادگاه، می‌توان همانند دادگاه، داور را برای تفسیر رأی که صادر کرده است، صالح دانست. در ادامه همین منطق، حتی می‌توان گفت که مقصود قانون‌گذار از «دادگاه صادرکننده رأی» در ماده ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی، «مرجع صالح صادرکننده رأی» بوده است؛ یعنی مرجعی که رأی را صادر کرده است، حال، می‌خواهد دادگاه باشد یا داور، اما به سبب اینکه غلبه بر صدور رأی توسط دادگاه است و به دلیل صلاحیت عام دادگستری در رسیدگی به منازعات و کثرت ارجاع دعاوی به دادگستری، در ماده یادشده، از عبارت «دادگاه صادرکننده رأی» استفاده شده است.

۲.۲. منطق تفسیر

تفسیر در لغت به معنای بیان و کشف مقصود گوینده یا نویسنده است (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۱۳۶۵)، بر همین مبنا تفسیر حکم، زمانی به مقصود صادرکننده حکم - که در مقام اجرای عدالت با بررسی اسناد و مدارک و تحلیل ماهوی موضوع نسبت به صدور حکم مبادرت کرده است - نزدیک است که توسط شخص وی صورت پذیرد. به عبارت دیگر، همان‌گونه که این نظریه از گذشته‌های بسیار دور وجود دارد، متن نوشته شده متعلق به نویسنده است و او بیش از هر کس دیگری آگاه به آن فرض می‌شود. در نتیجه تفاسیر ارائه شده از متن زمانی معتبر است که یا توسط خود نویسنده ارائه شده باشد یا به تأیید او برسد (پاینده، ۱۳۸۵: ۲۸). البته امروزه در پی این منطق تفسیری، مکتب دیگری به وجود آمده که با عنوان «مرگ مؤلف» بر این باور است که متن نوشته شده پس از اتمام، وجودی مستقل از مؤلفش می‌یابد، به همین سبب، از اختیار مؤلف خارج می‌شود و در اختیار دیگران برای نقد و تفسیر قرار می‌گیرد. به عبارت دقیق‌تر، این مکتب به بیان این موضوع می‌پردازد که دیگر لازم نیست که متن با توجه به شرایط مؤلف و ویژگی‌ها و خواست‌های او تفسیر شود، بلکه باید به دیگران و نه مؤلف فرصت تفسیر متن را داد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۸: ۴۲-۴۱).

هرچند این تحول در عرصه نقد و تفسیر متون در طول تاریخ مشاهده می‌شود، ولی به نظر می‌رسد که منطق آن بیشتر مناسب متون ادبی و نه حقوقی باشد. عرصه حقوق و نگارش رأی، مجال برای بروز احساسات و حالات روحی و شخصیتی مؤلف ندارد و قابل قیاس با ادبیات نیست. حقوق عرصه استدلال است و رأی صادرشده برخلاف متون ادبی که ممکن است هر ذوق و قریحه‌ای معنایی متفاوت از آن به دست دهد، از آنجا که کاشف از حقیقت است، تنها حاوی یک معناست. به همین دلیل، صادرکننده آن که بیش از هر شخص دیگری از حقایق و

مدارک موجود آگاه است، بهتر می‌تواند به تفسیر آن بپردازد و مقصود خود را بازگو کند (ساکت، ۱۳۹۴: ۲۷۰).

۳.۲. پاسداشت اصل استقلال داور

استقلال در لغت به معنای داشتن آزادی و اداره امور بدون مداخله دیگری است (عمید، ۱۳۷۹: ۱۴۷). در ادبیات حقوقی، استقلال مرجع رسیدگی اعم از داوری یا دادگاه معمولاً به معنای فقدان روابط تجاری، شخصی، حرفه‌ای و خانوادگی میان این مرجع و طرفین دعوا به کار رفته است (امیرمعزی، ۱۳۹۴: ۳۹۷). افزون بر این، استقلال مرجع داوری در معنایی عام به عدم مداخله مرجع قضایی در فرایند داوری نیز بر می‌گردد (واحد و معبودی نیشابوری، ۱۳۹۴: ۴۰۳)، بدین معنا که با وجود قرارداد ارجاع به داوری، دادگاه‌ها نسبت به موضوع صلاحیت رسیدگی ندارند و باید پس از ارجاع امر به داوری، از رسیدگی امتناع ورزند (مصلحی عراقی و صادقی، ۱۳۸۵: ۸۷)؛ چه دخالت دادگاه در ماهیت دعوی که حل و فصل آن به داوری سپرده شده است، اصل قطعیت رأی داوری و استقلال مرجع داوری را زیر سؤال خواهد برد (مافی و پارسا، ۱۳۹۱: ۱۹) و با منطبق ارجاع امر به داوری که همانا کنار گذاشتن دادگاه در اختلاف پیش آمده است، مغایرت دارد (Bantekas, 2015: 131).

فلسفه مداخله کمتر دادگاه‌ها و استقلال بیشتر داور، به تشویق اشخاص به انجام داوری، تحدید مصادیق مداخله دولت‌ها، تسریع در فرایند داوری و در نهایت به جلب اعتماد تجار بین‌المللی باز می‌گردد (مافی، ۱۳۹۴: ۱۰۵). بر همین اساس، پذیرش صلاحیت داور برای تفسیر رأی خویش، می‌تواند ابزار مناسبی برای حفظ استقلال داور باشد، چراکه هر گاه این امکان وجود داشته باشد که رأی صادره از سوی داور، توسط دادگاه، بدون رسیدگی مجدد و کسب اطلاعات کافی دستخوش تفسیر واقع شود، به نوعی استقلال داوری زیر سؤال می‌رود.

ممکن است در رد این ادعا گفته شود که استقلال داور همانند قاضی، در زمان صدور حکم ضروری و لازم‌الرعايه است و این مرجع در انشای رأی تنها باید به استناد قانون و وجدان و بدون تأثیر از دیگری یا دیگران اقدام به صدور رأی کند (آخوندی، ۱۳۷۷: ۳۳)، ولی پس از انشای رأی، مجالی برای استقلال او وجود ندارد و اصولاً موضوع آن از میان می‌رود. این سخن نیمی از حقیقت را دارد، چراکه با صدور رأی، استقلال داور موضوعیت خود را از دست می‌دهد، ولی نباید از یاد برد که اگر به بهانه پایان استقلال داور به مرجعی دیگر مانند قاضی دادگستری اجازه داده شود با ارائه تفسیر از رأی داور آن را دستخوش تغییر و تحول کند، گویا استقلال او در زمان صدور رأی نیز نادیده انگاشته شده است. به بیان دیگر، داور همانند قاضی با توجه به جمیع اطلاعات موجود در پرونده مبادرت به صدور رأی کرده است. حال اگر پس

از آن و در صورت بروز اختلاف در تفسیر رأی صادرشده به قاضی اجازه دهد تا به سلیقه خود رفع ابهام کند، استقلال داور در رأی صادره به رسمیت شناخته نشده و اعتبار او خدشه‌دار می‌شود. به دیگر سخن، چگونه می‌توان گفت داوری که رأی او به محض صدور می‌تواند توسط دیگری تفسیر شده، بسط داده یا محدود شود از استقلال برخوردار است؟ (Helm, 2006: 8).

۴. ۲. جلوگیری از اطالۀ دادرسی و پیشگیری از اشتغال محاکم

یکی از اهداف به رسمیت شناختن داوری در نظام‌های حقوقی، جلوگیری از اطالۀ دادرسی و پیشگیری از اشتغال محاکم است. تفسیر رأی داور توسط خود داور به هدف مذکور نزدیک‌تر است. داوری که رأی را صادر کرده است، بیش از هر کس دیگر بر محتویات پرونده و نیز رأی صادرشده تسلط دارد. به همین دلیل در کوتاه‌ترین زمان می‌تواند به رفع ابهام از آن بپردازد. درحالی‌که اگر رفع ابهام به دادگاه واگذار شود، قاضی در بدو امر ناگزیر از مطالعه پرونده و کسب اطلاع در خصوص مدارک موجود و سپس بررسی رأی و کندوکاو نظر داور است. از سوی دیگر، دشواری تفسیر رأی توسط دادگاه این است که نمی‌تواند آنچه را که مراد داور بوده است، کشف و اعمال کند و در عین حال از محدوده رأی نیز خارج نشود (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۶۲۱). این مسئله نه تنها قطعیت حکم صادرشده را به تعویق می‌اندازد، بلکه بر انبوه پرونده‌های موجود در دادگستری می‌افزاید و در نظام حل و فصل اختلافات خلل پدید می‌آورد. در واقع، اختلافی که با ارجاع به داوری از حجم پرونده‌های دادگستری کاسته بود، حال مجدداً به آن مرجع عودت داده می‌شود و در انتظار رفع ابهام می‌ماند.

۳. دیدگاه دوم: عدم پذیرش صلاحیت داور برای تفسیر

هرچند طرفین برای حل و فصل اختلافات خود مرجع داوری را برگزیده‌اند، ولی این انتخاب تنها محدود به حل اختلاف از طریق صدور رأی مقتضی است. به عبارت دیگر، ارجاع اختلافات به داوری به معنای صلاحیت عام او نیست و اختیارات داور تنها محدود به صدور رأی است. از این رو باید گفت داور تنها می‌تواند رأی مقتضی در خصوص اختلاف موجود صادر کند و پس از آن هر گاه ابهامی در رأی وجود داشت، دیگر صلاحیتی برای داور باقی نخواهد ماند تا بتواند رأی خویش را تفسیر کند. بنابراین، بعد از مرحله صدور رأی، این دادگاه و قاضی است که صلاحیت تفسیر و ابهام‌زدایی از آن را دارد. دلایل متعددی پشتوانۀ این ادعاست. برای نمونه می‌توان گفت اختیار داور محدود به حدودی است که قانون برای وی در نظر گرفته است. در قانون نیز تنها به صدور رأی و نه تفسیر آن اشاره شده است. به‌منظور

تقویت این دیدگاه دلایل گوناگونی ذکر می‌شود که بعضی از آنها در راستای رد دلایل طرفداران صلاحیت داور برای تفسیر است و بعضی دیگر، دلایل مستقل به‌شمار می‌رود. در ادامه به آنها پرداخته می‌شود.

۱. ۳. عدم امکان قیاس با دادگاه

همان‌گونه که گفته شد، در پذیرش صلاحیت داور برای تفسیر رأی خویش، وی با دادگاه قیاس شده و گفته می‌شود همان‌گونه که دادگاه صلاحیت تفسیر رأی خود را دارد، داور نیز، همچنین است، اما حقیقت این است که این قیاس از ابعاد مختلف، در معرض خدشه است؛ نخست آنکه این دو مرجع از منظر منشأ صلاحیت با یکدیگر تفاوت دارند؛ صلاحیت مرجع قضایی از حکم قانون ناشی می‌شود، درحالی‌که صلاحیت داور، از قرارداد طرفین. بر همین اساس، صلاحیت قاضی عام و گسترده است چه، «مرجع رسمی تظلمات و شکایات، دادگستری است» (اصل ۱۵۹ قانون اساسی)، درحالی‌که صلاحیت داور، استثنایی بر اصل صلاحیت عام دادگستری شمرده می‌شود. به عبارت دیگر، توافق طرفین بر ارجاع اصل اختلاف به داور، متفاوت از ارجاع تفسیر رأی صادرشده توسط داور به همان مرجع است. آنها تنها در خصوص رسیدگی به اصل دعوا توافق کرده‌اند و در مورد تفسیر آن، موافقتی حاصل نشده است، مگر آنکه یا چنین توافقی به صراحت ذکر شده یا قواعد حاکم بر اختلاف و مرجع رسیدگی‌کننده، چنین اختیاری به او داده باشد. برای نمونه قواعد مربوط به دیوان دادگستری بین‌المللی، تفسیر آرای صادره از این مرجع را بر عهده خود آن گذاشته است. بنابراین هر گاه اختلافی به این دادگاه ارجاع شده باشد، از منظر تفسیر تابع قانون حاکم بر آن است، حتی اگر طرفین در خصوص آن توافقی نداشته باشند (Kaiyan, 2007: 102). به همین دلیل، در خصوص موضوعاتی که داور برای رسیدگی به آن صالح است، نباید از آنچه مورد یقین است، فراتر رفت؛ امکان تفسیر رأی توسط داور، اختیاری است که در صلاحیت داور در داشتن آن تردید است. با توجه به این تردید، نمی‌توان به صلاحیت داور باور داشت، بلکه باید به اصل صلاحیت عام دادگستری مراجعه کرد.

به‌علاوه، داوری از لحاظ زمانی محدود است. چنانکه براساس ماده ۴۵۸ آ.د.م. «در هر مورد که داور تعیین می‌شود باید موضوع و مدت داوری و نیز مشخصات طرفین و داور یا داوران به‌طوری که رافع اشتباه باشد تعیین گردد...». اگر هم موعدی توسط طرفین پیش‌بینی نشود، این

مدت، به موجب قانون سه ماه در نظر گرفته می‌شود.^۱ این در حالی است که در مورد دادگاه، چنین محدودیتی وجود ندارد. بر همین اساس، وقتی که رأی صادر شده و صلاحیت زمانی داور تمام شده باشد، تفسیر رأی در خارج از صلاحیت داور قرار می‌گیرد. ضمانت اجرای عدم صدور رأی در زمان مشخص شده نیز، چیزی به جز بطلان نخواهد بود.^۲

این موضوع شاید چیزی شبیه قاعده فراغ باشد که در حقوق ایران در خصوص دادرسی وجود دارد و نمونه‌های مشابه آن در حقوق سایر کشورها نیز قابل مشاهده است. برای نمونه در کامن‌لا قاعده‌ای مشابه قاعده فراغ دادرسی وجود دارد که از آن این نتیجه حاصل می‌شود که هنگامی که داور رأی خود را صادر کرد، دیگر اختیاری ندارد و بنابراین نمی‌تواند مبادرت به تفسیر رأی کند. در چارچوب این قاعده، داور تنها می‌تواند سهو قلم‌های واضح یا اشتباهات محاسباتی را اصلاح کند (Werner, 1987: 184).

افزون بر این، مقصود قانون‌گذار از «دادگاه صادرکننده رأی» در ماده ۲۷ قانون اجرای احکام مدنی، نمی‌تواند «مرجع صالح صادرکننده رأی» باشد، چراکه در ابتدای همین ماده قانون‌گذار از «حکم» استفاده کرده که مختص احکام قضایی است و به رأی داور علی‌القاعده قابل تسری نیست.

۲.۳. صلاحیت مرجع تفسیر

به نظر می‌رسد منطق تفسیر لزوماً ایجاب نمی‌کند که شخص صادرکننده حکم به تفسیر آن مبادرت ورزد، چراکه در نظام قضایی، مرجع رسیدگی‌کننده و تصمیم‌گیرنده از صلاحیت برخوردار است و نه شخص رسیدگی‌کننده یا تصمیم‌گیرنده. بر همین اساس، اگر قاضی صادرکننده رأی پس از صدور رأی تغییر کند و رأی دچار ابهام یا اجمال باشد، دادگاه جایگزین به اعتبار تصدی شعبه صادرکننده رأی، آن را تفسیر خواهد کرد نه آنکه قاضی صادرکننده رأی آن را تفسیر کند. بنابراین مسئله بااهمیت، مرجع صالح برای تفسیر رأی داور است و نه شخص صالح، از این رو استناد به منطق تفسیر به این معنا که هر کس رأی را صادر می‌کند باید نسبت به تفسیر آن مبادرت ورزد، استدلال مناسبی برای اثبات مدعا نیست.

۱. تبصره ماده ۴۸۴ آ.د.م: «در مواردی که طرفین به موجب قرارداد ملزم شده‌اند که در صورت بروز اختلاف بین آنان شخص یا اشخاص معینی داور یا نماینده داور معین نشده باشد مدت داور معین نشده باشد مدت آن سه ماه و ابتدای آن از روزی است که موضوع برای انجام داور به داور یا تمام داوران ابلاغ می‌شود. این مدت با توافق طرفین قابل تمدید است.»

۲. ماده ۴۸۹ ق.آ.د.م: «رأی داور در موارد زیر باطل است و قابلیت اجرایی ندارد: ۱- ... ۲- داور نسبت به مطلبی که موضوع داور نبوده رأی صادر کرده است. ۳- ... ۴- رأی داور پس از انقضای مدت داور صادر و تسلیم شده باشد...».

۳.۳. تبعات منفی تفسیر رأی توسط داور

شایستگی‌های قاضی در زمان استخدام احراز می‌شود، در ادامه فعالیت نیز، بر بقای این شرایط، نظارت وجود دارد. به همین دلیل، در صورتی که اقدام به تفسیر رأی کند، می‌توان آسوده خاطر بود که از حدود اخلاق و قانون خارج نمی‌شود؛ اما این ویژگی درباره داور دیده نمی‌شود؛ نه صلاحیت وی از سوی مقامات عمومی تأیید می‌شود و نه در ادامه مسیر، بر بقای صلاحیتش نظارتی وجود دارد. شاید از همین رو باشد که برخلاف ماده ۳۲ قانون داوری تجاری بین‌المللی که به موجب آن هریک از طرفین می‌توانند از مرجع داوری تقاضای تفسیر رأی را کنند، به موجب ماده ۳۳ قانون نمونه داوری آنسیترال، اختیار داور در خصوص تفسیر رأی منوط به توافق و تقاضای طرفین شده است (جعفریان، ۱۳۷۴: ۱۷۹). علت اصلی حکم ماده ۳۳ قانون نمونه داوری آنسیترال جلوگیری از سوء استفاده مرجع داوری و نیز طرفین اختلاف از اختیار داور در خصوص تفسیر رأی است. چنانکه ناظر کانون وکلای بین‌المللی در اجلاس کمیسیون حقوق تجارت بین‌الملل سازمان ملل اعلام می‌دارد: «تفسیر رأی توسط داور می‌تواند رقابت ناشایستی را بین طرفین ایجاد کند، به نحوی که محکوم‌له با تقاضای تفسیر رأی تلاش کند هر فرصتی را که ممکن است برای طرف مقابل در رأی در نظر گرفته شده باشد، لغو کند و محکوم‌علیه برای اعاده حق خویش اقدام به طرح دعوا کند» (UNCITRAL Yearbook, 1985: 483).

افزون بر این، بنابر آنچه در خصوص استثنایی بودن اختیارات داور و صلاحیت وی گذشت، در صورتی که داور اختیار تفسیر رأی را داشته باشد، می‌تواند به توسعه رأی صادره یا تحدید دامنه آن پس از صدور رأی اقدام کند که این امر علاوه بر اینکه با قطعیت رأی داور در تعارض است، می‌تواند به زیان هریک از طرفین اختلاف بینجامد و دامنه اختیارات داور را از آنچه اراده طرفین بوده است، افزایش دهد.

۴. تعدیل دیدگاه‌ها

همان‌گونه که اشاره شد، در خصوص مرجع صالح برای تفسیر رأی داور، دو دیدگاه متفاوت وجود دارد؛ برخی صلاحیت مطلق داور برای تفسیر را پذیرفته‌اند، در حالی که عده‌ای دیگر، رأی بر صلاحیت مطلق دادگاه داده‌اند.

دلایل هریک از این دو گروه نیز، شایان توجه است؛ از یک سو، نمی‌توان استدلال طرفداران صلاحیت داور در خصوص تسلط او بر پرونده موضوع رسیدگی و افزایش پرونده‌های جاری در صورت اعطای اختیار تفسیر به قاضی را نادیده گرفت. در هر حال این مرجع مدت زیادی به مطالعه و بررسی پرونده، ادله طرفین و اوضاع و احوال پرداخته و زوایای بیشتری از موضوع بر او روشن است. در حالی که قاضی به یکباره با پرونده‌ای مواجه

می‌شود که اطلاعات او در آن خصوص بیش از سایر پرونده‌های تازه ارجاع‌شده به او نیست. بنابراین ناگزیر است از ابتدا، تمام رویه‌های معمول برای رسیدگی به یک پرونده را طی کند؛ پرونده‌ای که یک بار پیش از این رسیدگی شده است و توجیهی برای بررسی دوباره آن وجود ندارد. به علاوه، تعیین داور به‌عنوان مرجع حل اختلافات، غایت و هدفی را دنبال می‌کند که برای تحقق آن لازم است به داور اختیارات لازم نیز داده شود؛ هرچند این موارد به‌صراحت به موجب قانون یا توافق طرفین تعیین نشده باشد (Moses, 2014: 3). تفسیر رأی را می‌توان یکی از این موارد دانست؛ هدف از ارجاع امر به داوری صدور رأی کامل و مرتفع‌کننده اختلاف موجود است و رأی مبهم و نیازمند تفسیر، فاقد چنین وصفی است. از دیگر سو، نمی‌توان این حقیقت را انکار کرد که برخلاف آنچه طرفداران نظریه صلاحیت مطلق داور گفته‌اند: قیاس صلاحیت دادگاه با داور نادرست است، منشأ متفاوت، محدوده موضوعی مشخص و مدت زمان محدود نادرستی قیاس این دو مرجع را اثبات می‌کند، به علاوه، با توجه به عدم نظارت جدی بر شایستگی‌های داور، درباره خروج وی از اصل بی‌طرفی دغدغه‌هایی وجود دارد. همان‌گونه که دیده می‌شود نمی‌توان به‌آسانی از قوت دلایل هریک از دو گروه و مصلحت‌های مدنظر ایشان گذشت. پس بهتر است ضمن تعدیل دیدگاه‌ها در خصوص ارائه راهکاری میانه اقدام شود:

در نخستین گام، باید به‌خاطر داشت که هر اندازه بر تحدید صلاحیت داور از لحاظ زمانی اصرار شود، صلاحیت وی برای تفسیر رأی خویش تا پایان موعد داوری، انکارناپذیر است. برای مثال، در فرضی که مهلت داوری سه ماه باشد و داور در پایان ماه دوم، اقدام به صدور رأی کند، تا پایان ماه سوم، فرصت برای تفسیر رأی باقی است.

در این فرض، نباید اختیار تفسیر را خارج از موضوع صلاحیت داور دانست، چراکه لازمه داوری، اعطای اختیار تفسیر به اوست. در توجیه این دیدگاه می‌توان از ملاک ماده ۴۸۷ ق.آ.د.م. استفاده کرد. براساس این ماده، «تصحیح رأی داوری در حدود ماده ۳۰۹ این قانون قبل از انقضای مدت داوری رأساً با داور یا داوران است و پس از انقضای آن تا پایان مهلت اعتراض به رأی داور، به درخواست طرفین یا یکی از آنان با داور یا داوران صادرکننده رأی خواهد بود». بنابراین، می‌توان همانند اختیار تصحیح، امکان تفسیر را نیز، در چارچوب زمانی مذکور در ماده ۴۸۷ ق.آ.د.م. به داور داد. البته بدیهی است که منظور از تفسیر رأی، اقدامی است که به بررسی مجدد یا تجدیدنظر در رأی صادره منجر نشود و تنها مقصود حقیقی رأی را که به شکل نامفهومی بیان شده است، آشکار سازد (Croft, 2013: 411).

افزون بر این، با توجه به آنکه از مزیت‌های تفسیر رأی توسط داور نمی‌توان گذشت، بعضی از قوانین بین‌المللی یا قوانین حقوق داخلی سایر کشورها، مؤید اختیار تفسیر رأی توسط داور

است که می‌توان از این تجربیات در حقوق ایران بهره جست. برای نمونه، در قانون داوری تجاری بین‌المللی اتاق بازرگانی بین‌المللی^۱، به داور مهلت زمانی برای تفسیر داده شده است. چنانکه براساس بند ۲ ماده ۳۶ این قانون، طرفین می‌توانند اصلاح رأی طبق موارد مندرج در بند نخست این ماده و نیز تفسیر رأی را ظرف ۳۰ روز از تاریخ ابلاغ رأی تقاضا کنند. در این صورت داور نسخه‌ای از آن را برای طرف دیگر دعوا ارسال می‌کند تا ظرف مدتی که از ۳۰ روز بیشتر نمی‌شود، نظرهای خود را در این خصوص بیان دارد. سپس داور تصمیم خود را اتخاذ و اعلام می‌کند.^۲

همچنین در قانون «مسئولیت حرفه‌ای داوران در اختلافات میان کارگر و کارفرما»^۳ مصوب سال ۲۰۰۷ آمریکا امکان تفسیر رأی توسط داور به شرط تقاضای هر دو طرف دعوا پذیرفته شده است.^۴ هرچند در این قانون تنها با رضایت طرفین دعوا امکان تفسیر رأی برای داور وجود دارد؛ ولی از آنجا که این قانون، خاص بوده و مربوط به دعاوی کارگر و کارفرماست، به نظر می‌رسد رعایت ملاک آن (رضایت دو طرف دعوا)، در خصوص سایر دعاوی لازم نباشد. همچنین، این راه‌حل در حقوق انگلستان پذیرفته شده است که دادگاه می‌تواند مدت داوری را تمدید کند تا داور در مدت تمدیدشده اقدام به تفسیر رأی خود کند (خزاعی، ۱۳۸۶: ۱۱۷).

با وجود این، پس از مهلت یادشده، پذیرش امکان تفسیر رأی توسط داور دشوار است، بنابراین به استناد صلاحیت عام مراجع قضایی، باید دادگاه را مرجع صالح برای تفسیر رأی دانست. به بیان دیگر، رفع ابهام از رأی داور، اگر در مدت زمان داوری باشد، بر عهده خود اوست و اگر خارج از آن مدت باشد، به عهده دادگاه است. شاید بتوان در مورد این قاعده دو استثنا قائل شد؛

اول، زمانی که طرفین پس از مهلت داوری برای تفسیر رأی به دادگاه مراجعه کرده باشند و دادگاه، این موضوع را به داور ارجاع دهد (Kellor, 1931: 169).

1. ICC rules of Arbitration, available on: https://iccwbo.org/dispute-resolution-services/arbitration/rules-of-arbitration/#article_34, last visited 18/11/26.

2. Article 36 (2): "Any application of a party for the correction of an error of the kind referred to in Article 36(1), or for the interpretation of an award, must be made to the Secretariat within 30 days of the receipt of the award by such party, in a number of copies as stated in Article 3(1). After transmittal of the application to the arbitral tribunal, the latter shall grant the other party a short time limit, normally not exceeding 30 days, from the receipt of the application by that party, to submit any comments thereon. The arbitral tribunal shall submit its decision on the application in draft form to the Court not later than 30 days following the expiration of the time limit for the receipt of any comments from the other party or within such other period as the Court may decide."

3. Code of professional responsibility for arbitrators of labor-management disputes

4. 6 (D-1): "No clarification or interpretation of an award is permissible without the consent of both parties."

توضیح آنکه هر گاه طرفین به منظور تفسیر رأی به دادگاه مراجعه کنند، دادگاه در چارچوب قوانین و مقررات و همانند تمامی دعاوی و اختلافاتی که به آن ارجاع می‌شود، می‌تواند از راه‌ها و ابزارهای گوناگون به منظور رسیدگی به خواسته طرفین، تصمیم‌گیری و صدور رأی بهره جوید. بنابراین همانند مواردی که دادگاه به منظور تعیین تکلیف در خصوص یک امر، ناگزیر از مراجعه به نظر کارشناس خبره است، در خصوص تفسیر رأی داور نیز می‌تواند از مرجع صادرکننده رأی همانند یک کارشناس استمداد کند تا تفسیری در خصوص رأی صادره ارائه دهد.

در هر حال، یک نکته را باید به خاطر داشت؛ اینکه دادرسی از نو، تلاش کند تا تمامی وقایع را مرور کند و همه اسناد و مدارک پرونده را از آغاز ببیند، چندان منطقی نیست، پس شاید بهتر آن باشد که از نظر شخصی بهره گیرد که اطلاعات بیشتری در خصوص پرونده دارد. این شخص مطلع همان داور است، به این ترتیب، دادگاه می‌تواند با استماع اظهارات داور در خصوص رفع ابهام اقدام کند (خدابخشی، ۱۳۹۲: ۶۱۴)؛ توضیح آنکه در صورت ادعای وجود هر گونه ابهام یا اجمال در وهله نخست، قاضی باید لزوم یا عدم لزوم ارائه تفسیر از رأی صادره را بررسی کند. نتیجه این بررسی از یکی از این دو حالت خارج نیست؛ یا رأی صادره از نظر قاضی فاقد هر گونه ابهام و اجمال و مہیای اجرا بوده و گاه حاوی ابهام یا اجمال مخمل اجراست. هر گاه رأی به واقع مبهم نبوده و نیازمند تفسیر نباشد، دادگاه درخواست مطرح‌شده توسط طرفین را نمی‌پذیرد و اقدام به صدور اجرائیه یا اجرای حکم می‌کند. نمونه‌ای از این موارد در رویه قضایی آمریکا دیده می‌شود. به‌طور مثال در پرونده‌ای^۱ هنگامی که یکی از طرفین درخواست تفسیر رأی از دادگاه را به عمل آورد، دادگاه با واضح دانستن رأی و معلوم بودن نظر داور، درخواست مطروحه را رد کرد و رأی را به اجرا گذاشت. همچنین در پرونده دیگری^۲، داور کارگران به شرح فهرست پیوست را مستحق دریافت حقوق دانست، درحالی که فهرستی به پیوست رأی صادره وجود نداشت. در این خصوص هم دادگاه درخواست طرفین مبنی بر ابهام‌زدایی از رأی را به دلیل امکان استعمال اسامی از مراجع ذی‌ربط، مردود دانست و رأی را برای تفسیر به داور مسترد نداشت (Werner, 1987: 191-193)، ولی هر گاه ارائه تفسیر ضروری باشد، دادگاه از داور و راهنمایی‌های او بهره می‌گیرد تا نزدیک‌ترین تفسیر به واقعیت را از مفاد رأی به دست دهد.

دوم، زمانی که مهلت داور به پایان رسیده باشد، ولی طرفین با توافق یکدیگر مهلت داور را افزایش دهند و تفسیر رأی را از داور تقاضا کنند (Kaiyan, 2007: 108).

1. Automotive, petroleum and Allied industries employees union local 618 V. Sears, Roebuck and co.
2. International brotherhood of electrical workers local 2 V. Gerstner electric co.

در مورد این استثنا باید گفت که صلاحیت داور یا داوران از اراده طرفین اختلاف و توافق انجام گرفته میان آنها نشأت می‌گیرد، ایرادی ندارد که طرفین، این صلاحیت را به بعد از مدت داوری و به منظور تفسیر رأی تسری دهند (Collier, 2001:180). بنابراین، از آنجا که تنها منبع صلاحیت و قدرت داور، قرارداد یا توافق طرفین است، دادگاه در این خصوص نمی‌تواند دخالتی کند (Lin, 2003: 962). در نتیجه، اگر طرفین توافق کنند که ضمن تمدید مدت، تفسیر رأی توسط داور صورت پذیرد، دادگاه نمی‌تواند در این خصوص وارد عمل شود.

در صورتی که مدت داوری منقضی نشده باشد یا با توافق طرفین تمدید شود، داور مکلف است در مدت باقی مانده یا تمدید شده به صدور رأی تفسیری اقدام کند. همچنان که بسیاری از قواعد بین‌المللی نظیر قانون نمونه آنسیترال و حقوق داخلی کشورها مانند انگلستان، آلمان، چین و روسیه، مدت معینی برای رفع ابهام از رأی داور در نظر گرفته شده است.^۱

شایان ذکر است مرجع داوری نمی‌تواند رأساً به تفسیر رأی اقدام کند و تفسیر رأی صرفاً با تقاضای طرفین امکان‌پذیر است (بختیاروند و احمدی، ۱۳۹۷: ۲۸۵). تصمیم‌گیری در خصوص تفسیر یا عدم تفسیر رأی نیز اگر در مدت زمان داوری باشد، بر عهده داور است. به عبارت دیگر، این داور است که با بررسی رأی و درخواست انجام گرفته توسط طرفین دعوا، در خصوص مبهم و نامفهوم بودن رأی و در نتیجه نیازمندی آن به تفسیر، تصمیم‌گیری کرده و سپس متناسب با تصمیم خود به ارائه یا عدم ارائه تفسیر از رأی مبادرت می‌کند (Croft, 2013: 412). بنابراین همچون تصحیح (خدابخشی، ۱۳۹۷: ۳۶۰)، مرجع داوری حق دارد درخواست تفسیر رأی را به این دلیل که ابهامی در میان نیست، رد کند.

افزون بر این، مطابق اصل، هر دعوا فقط یک بار قابلیت رسیدگی ماهوی دارد، بنابراین تفسیر رأی به معنای ورود مجدد در ماهیت اختلاف نیست (خدابخشی، ۱۳۹۷: ۳۵۵)؛ به همین دلیل داور نمی‌تواند در مقام تفسیر رأی از حدود رأی اولیه تجاوز کند. در واقع تفسیر یک رأی، متن رأی را تغییر نمی‌دهد، بلکه به توضیح الفاظ آن می‌پردازد (Gary, 2012: 412). بنابراین در صورتی که به نام تفسیر رأی، امور دیگری به آن اضافه شود که نه تنها ضروری نیست، بلکه تغییر اساسی در مفاد رأی اولیه باشد، تصمیم داور مبنی بر تفسیر قابل ابطال خواهد بود.

معمولاً نظر تفسیری مرجع داوری به صورت رأی صادر می‌شود، از این رو رأی مزبور باید از تمامی الزاماتی که در خصوص صدور رأی داور وجود دارد، تبعیت کند و به طرفین ابلاغ شود (بختیاروند و احمدی، ۱۳۹۷: ۲۸۷). بر همین اساس، مرجع رسیدگی به اختلاف ناشی از تصمیم تفسیری، دادگاه صالح برای رسیدگی به رأی داوری خواهد بود، زیرا رأی صادره در قالب الحاقیه و بخشی از رأی سابق قلمداد می‌شود (خدابخشی، ۱۳۹۷: ۳۶۰). به همین دلیل است که گفته

۱. برای مطالعه بیشتر رک: خدابخشی، ۱۳۹۷: ۳۶۶-۳۶۲.

می‌شود رفع ابهام از رأی زیر نظر دادگاه صورت می‌پذیرد و دادگاه از سوءاستفاده‌های طرفین و مرجع داوری در خصوص اعمال تغییر در رأی جلوگیری می‌کند (خدابخشی، ۱۳۹۷: ۳۶۱). اگرچه عده‌ای بر این باورند که راه جلوگیری از سوءاستفاده، خود داور است و او از رأیی که خود صادر کرده است صیانت می‌کند و نباید تصور کرد کسی که رأی را صادر کرده، در مرحله تفسیر رأی، نظرش تغییر کرده است (بختیاروند و احمدی، ۱۳۹۷: ۲۸۷).

۵. نتیجه‌گیری

با توجه به آنچه بیان شد، نمی‌توان صلاحیت داور را به‌عنوان مرجع منتخب طرفین دعوا با صلاحیت دادگاه به‌عنوان مرجع عام رسیدگی به تظلمات مقایسه کرد. افزون‌بر این، موضوع سخن، صلاحیت یا عدم صلاحیت مرجع داوری است و نه شخص داور، از این‌رو توسل به منطق تفسیر نمی‌تواند مبنای مناسبی برای برخورداری داور از صلاحیت تفسیر رأی خویش به‌شمار رود.

محدودیت صلاحیت داور از یک‌سو و تبعات منفی ناشی از تفسیر رأی توسط داور از سوی دیگر، موضوعاتی را که در خصوص نقض استقلال مرجع داوری در صورت تفسیر رأی توسط دادگاه مطرح می‌نماید، توجیه می‌کند. با این همه نمی‌توان از دلایلی که در خصوص برخورداری داور از صلاحیت تفسیر رأی خویش بیان می‌شود، چشم پوشید و آگاهی وی در خصوص مبانی رأی صادره و سرعت ارائه تفسیر در نتیجه این آگاهی را نادیده گرفت. بنابراین، به‌نظر می‌رسد در مقام تعدیل دو دیدگاه ارائه‌شده، می‌توان به این نتیجه رسید که تا پایان موعد داوری، وی صلاحیت تفسیر رأی خویش را خواهد داشت. در این خصوص، می‌توان از ملاک ماده ۴۸۷ ق.آ.د.م. استفاده کرد. پس از مهلت یادشده، پذیرش امکان تفسیر رأی توسط داور دشوار است و می‌باید به استناد صلاحیت عام مراجع قضایی، دادگاه را مرجع صالح برای تفسیر رأی دانست، مگر در دو مورد؛ یکی زمانی که دادگاه رأی صادرشده را به‌منظور تفسیر به داور ارجاع دهد و دیگر زمانی که طرفین با موافقت یکدیگر مهلت داوری را افزایش دهند و در خصوص تفسیر رأی توسط داور توافق کنند. هرچند به‌نظر می‌رسد در هر حال، منطقی‌تر آن است که دادگاه با استماع اظهارات داور به رفع ابهام اقدام کند.

در هر حال، تصمیم تفسیری داور نباید از حدود رأی صادره تجاوز کند و شکل رأیی تازه (اضافه) را به خود بگیرد، در غیر این صورت، تصمیم تفسیری مرجع داوری در دادگاهی که صلاحیت رسیدگی به رأی اولیه را دارد، قابل ابطال خواهد بود.

منابع

الف) فارسی

۱. آخوندی، محمد (۱۳۷۷). «استقلال قضات در نظام حقوق ایران»، اصلاح و تربیت، ش ۵۰.
۲. امیرمعزی، احمد (۱۳۹۳). *داوری بین‌المللی در دعاوی بازرگانی*، تهران: دادگستر.
۳. بختیاروند، مصطفی؛ احمدی، میترا (۱۳۹۷). «انواع رأی در داوری تجاری بین‌المللی با تأکید بر حقوق ایران»، *مجله حقوقی بین‌المللی*، ش ۵۸، ص ۲۹۸-۲۷۳.
۴. پاینده، حسین (۱۳۸۵). «مرگ مؤلف در نظریه‌های ادبی جدید»، *نامه فرهنگستان*، ش ۳۲، ص ۴۴-۲۶.
۵. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۸). *مبسوط در ترمینولوژی حقوق*، ج ۲، چ چهارم، تهران: گنج دانش.
۶. جعفریان، منصور (۱۳۷۴). «تأملاتی بر لایحه داوری تجاری بین‌المللی: تصحیح و اعتراض به رأی داوری»، *مجله مجلس و راهبرد*، ش ۱۶، ص ۲۰۸-۱۷۵.
۷. خدابخشی، عبدالله (۱۳۹۲). *حقوق داوری و دعاوی مربوط به آن در رویه قضایی*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۸. ----- (۱۳۹۷). *حقوق دعاوی (جلد ششم) بایسته‌های حقوق داوری تطبیقی*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۹. خزاعی، حسین (۱۳۸۶). «رأی داور در حقوق داخلی و تجارت بین‌المللی»، *فصلنامه حقوق*، سال ۳۷، ش ۳، ص ۹۷-۱۲۵.
۱۰. ساکت، محمدحسین (۱۳۹۴). «کشمکش‌زدایی با داوری در حقوق اسلام و کامن‌لا»، *مجله حقوقی بین‌المللی*، ش ۲۳، ص ۲۳۸-۱۸۷.
۱۱. عمید، حسن (۱۳۷۹). *فرهنگ عمید*، تهران: امیرکبیر.
۱۲. محسنی، حسن (۱۳۹۴). *آیین دادرسی مدنی فرانسه (۲)*، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۱۳. مصلحی عراقی، حسینعلی؛ صادقی، محسن (۱۳۸۵). «بررسی جریان رسیدگی در شیوه‌های جایگزین حل و فصل اختلاف»، *مجله مطالعات حقوق تطبیقی*، ش ۱، ص ۸۷-۱۱۴.
۱۴. مافی، همایون (۱۳۹۴). *شرحی بر قانون داوری تجاری بین‌المللی ایران*، تهران: دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری.
۱۵. مافی، همایون؛ پارسا، جواد (۱۳۹۱). «دخالته دادگاه‌ها در رسیدگی‌های داوری در ایران»، *فصلنامه دیدگاه‌های حقوق قضایی*، ش ۵۷، ص ۱۰۹-۸۵.
۱۶. میرشکاری، عباس؛ سلیمی، محسن (۱۳۹۷). «موضوع و ماهیت تعهد داور»، *فصلنامه مطالعات حقوق خصوصی*، دوره ۴۸، ش ۴، ص ۷۵۹-۷۴۳.
۱۷. واحد، شقایق؛ معبودی نیشابوری، رضا (۱۳۹۴). «استقلال یا بی‌طرفی داور؛ ترادف یا تمایز»، *مطالعات حقوق تطبیقی*، ش ۶، ص ۴۱۲-۳۹۳.

ب) خارجی

18. Anonymous, (1985). *UNCITRAL, Yearbooks*, Vol. XVI.
19. Bantekas, Ilias, (2015). *An Introduction to International Arbitration*, Cambridge University Press.
20. Baptista Luiz Olavo, (2010). "Correction and Clarification of Arbitral Awards", *Discussion paper*, ICCA Congress.
21. Co. Ilier, J. G., (2001). *Conflict of Laws*, Cambridge University Press.
22. Croft, Clyde, Kee, Christopher, Waincymer, Jeff, (2013). *A Guide to the UNCITRAL Arbitration Rules*, Cambridge University Press.
23. Frances, Kellor, (1931). *Code of Arbitration: Practice and Procedure of the American Arbitration Tribunal*, C C H Press.
24. Gary, B Born, (2012). *International Arbitration: Law and Practice*, Second Edition, Kluwer Law International.
25. Greenberg, Simon, Kee, Christopher, Weeramantry, J. Romesh, (2010). *International Commercial Arbitration*, Cambridge University Press.
26. Helm, KATHERINE A, (2006). "The Expanding Scope of Judicial Review of Arbitration Awards: Where Does the Buck Stop?" *Dispute Resolution Journal*, Vol.61, No.4.

27. Homi Kaikobad, Kaiyan (2007). *Interpretation and Revision of International Boundary Decisions*, Cambridge University Press.
28. Lin, Yu Hong & Shore, Laurence (2003). "Independence, Impartiality, and Immunity of Arbitrators—us and English Perspectives", *Journal of International & Comparative Law Quarterly*, Vol. 52, Issue 4, pp. 935- 967.
29. Moses, Margaret L, (2014). "Inherent and Implied Power of Arbitrators", *Loyola University Chicago School of law*, pp. 1-13.
30. Werner, Charles A. & Holtzman, David, (1987). "Clarification of Arbitration Award", *the Labor Lawyer*, Vol 3, N.1, pp. 183- 198.
31. <http://ebooks.narotama.ac.id/files/A%20Guide%20to%20the%20ICDR%20International%20Arbitration%20Rules/Article%2030%20%20Interpretation%20Or%20Correction%20Of%20The%20Award.pdf>, last visited 4/10/2016.
32. ICC rules of Arbitration, available on: https://iccwbo.org/dispute-resolution-services/arbitration/rules-of-arbitration/#article_34, last visited 18/11/26.